

سال جامع علوم انسانی

تازه‌های فرهنگی از بخارا، سمرقند و...

● نکته‌ها و تازه‌های فرهنگی و تاریخی از دوشنبه، بخارا و سمرقند و... (۵) / پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی

فکته‌ها و تازه‌های فرهنگی و تاریخی از دوشنبه، بخارا، سمرقند و... (۵)

محمدنظر بالته‌یف. ابوعلی ابن سینا - متفکر بزرگ،

دانشمند همه‌دان قرون وسطی^۱

و اما نخست درباره‌ی نویسنده‌ی این کتاب (که به زبان روسی به چاپ رسیده است). استاد محمدنظر بالته‌یف، استاد بسیار دوست داشته‌ی ما هم بودند - در دانشگاه دولتی تاجیکستان، نزدیک به نیم قرن پیش از این. به ما از منطق و فلسفه درس می‌دادند. درس‌هایشان بسیار جذاب بود.

پروفسور بالته‌یف بخارایی هستند؛ از جمله آن تاجیکان اصیلی می‌باشند که در نتیجه سیاست قوم‌گرایانه پان‌ترکیست‌ها، زادگاه خود را به ناچار ترک کردند و به تاجیکستان پناه بردند و در بنیاد علم و تمدن نوین ملت تاجیک عالی هم‌تانه سهم گرفتند. و باز هم از جمله آنهایی بشمار می‌آیند که بنابر سیاست کوتاه‌اندیشانه رهبران وقت، تاجیکستان را ترک کردند - اول تاشکند رفتند، سپس در قرشی رئیس دانشگاه شدند و اکنون در دانشگاه بخارا تدریس می‌کنند. استاد بالته‌یف در دهه‌ی سال‌های پنجاهم میلادی، زیر سرپرستی دانشمند بزرگ تاجیک علی‌الدین بهاء‌الدین وف سمرقندی، با پژوهش آثار شیخ‌الرئیس بوعلی سینا مشغول شدند، پایان‌نامه‌های دکترای و فوق‌الدکترای نوشتند و به مرتبه‌ی دفاع رساندند.

1 - Boltaev M. N. Abu Ali ibn Sina -- velikiy mistitel, ucheniy ensiklopedist srednevekovogo Vostoka, Kazan, «Master Layn», 1999; 388 s.

افزودنی است که زنده یاد استاد بهاء‌الدین وف، خود از جمله نخستین بوعلی شناسان در قلمرو سابق اتحاد شوروی بشمار می‌آمدند، و «دانشنامه» - را تحقیق کردند، به تاجیکی به چاپ رساندند، به زبان روسی هم ترجمه نمودند.

استاد بالته‌یف در مورد آثار پورسینا تألیفات فراوانی انجام داده‌اند، از جمله:

۱ - «مسئله‌های معرفت و منطق در آثار ابن‌سینا و مکتب او». - دوشنبه، ۱۹۶۵؛

۲ - «عقیده‌های فلسفی ابن‌سینا» - دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۹؛ (به تاجیکی)؛

۳ - «ابوعلی ابن‌سینا - متفکر بزرگ، دانشمند همه‌دان خاور زمین قرون وسطی». - بخارا -

مسکو، ۱۹۷۷؛ تاشکند، ۱۹۸۰؛

۴ - «ابن‌سینا - فیلسوف برجسته قرون وسطی». - مسکو، ۱۹۸۳.

کتاب حاضر که شکل تکمیل یافته تحقیقات پیشین مؤلف می‌باشد، از پیشگفتار و ده باب

عبارت است، بدین ترتیب:

در پیشگفتار (۳ تا ۷) ارزیابی عمومی از جایگاه والای شیخ‌الرئیس به عمل آمده، این معنی

مورد تأکید ویژه قرار گرفته که تحقیق کامل بسنده و آثار آن حکیم بزرگ هنوز به میدان نیامده

است. نکات فراوانی در انتظار پژوهشگر دقیق کاری مانده است. استاد بالته‌یف اشاره به این

معنی هم کرده‌اند که شاید نیاز به تحقیقات دسته جمعی باشد.

باب یکم: «زمان متفکر و زندگی او» (۸ تا ۳۹). نویسنده سخن را چنین آغازیده که بوعلی

هنوز در زمان زندگی خود بلندترین عنوان‌ها را دریافته بود - مانند: حجت‌الحق، شیخ‌الرئیس،

پزشک بزرگ، شرف‌الملک، و... اعترافات دانشمندان دوره نوین اروپایی، چنانچه فریدیریک

ژولیو کیوری (تمام فعالیت ابن‌سینا، بر نیازهای حقیقت و فرد استوار می‌باشد) و ج. سارتون

(ابوعلی ابن‌سینا مشهورترین دانشمند اسلامی بشمار می‌آید و یکی از مردان معروف‌ترین همه

مردمان و همه زمان‌هاست) - اشاره به جایگاه جهانی و تاریخی شیخ‌الرئیس می‌کند.

در همین فصل زندگی آن نادره دوران و نایغه زمان‌ها، استادانش، هم صنفانش، شاگردانش،

زندگی اش در خوارزم و گرگان و همدان مورد بررسی قرار گرفته است.

باب دوم: «حکیم همه‌دان» (۴۰ تا ۶۷) - درباره افق‌های دانش فلسفی آن حکیم بزرگ بحث

می‌کند. مؤلف اینجا به موضوع اصلی فلسفی - آفریدگار و هستی توجه داشته است. «تصوف»

به عنوان فصلی جداگانه در همین باب آمده است.

باب سوم: «درباره جان و تن، و تکامل معنوی انسان» (۶۸ تا ۱۳۰) - در این مورد که راجع

به مشکل‌ترین مسئله هستی، یعنی بقاء، بوعلی چه نظر داشته است. بوعلی هم در نشر و هم در

نظم به این موضوع روی آورده است. از جمله گفته:

هر هیأت و هر نقشی که شد محو کنون

در مخزن روزگار گردید مخزون

چون باز همین وضع شود وضع فلک

از پرده غیبش آورد حق بیرون

باب چهارم: درباره نظریات پزشکی بوعلی سینا (۱۳۱ تا ۱۷۸) که با تکه‌ای از ترجمه روسی «ارجزه فی الطب» آغاز یافته است. مؤلف عقیده‌های پزشکی بوعلی سینا را، در بسیاری از موارد، با نظریات حکیمانی پیشین مقایسه کرده است.

باب پنجم: «نظریه معرفت» (۱۷۹ تا ۲۰۵). مؤلف کتاب، براساس بررسی «کتاب الشفاء»، «کتاب النجات»، «دانشنامه»، «کتاب الاشارات» آن راه دانش و شناخت را که بوعلی نشان داده بود، بازگو کرده است.

باب ششم: درباره منطق بحث می‌کند (۲۰۶ تا ۲۸۳). بوعلی اگرچه در این راه پیرو ارسطو بوده، در سه کتاب خود عقیده‌های تازه نیز گفته است. پروفیسور بالتلیف در این بخش (همچنانکه در بخش‌های دیگر) نظریات ناقص و نظر ناگراسته بعضی پژوهشگران اروپایی را با دلیل‌های قاطع نشان داده است. چنانچه بوعلی در منطق هم مقلد «معلم نخست» (ارسطو) نبوده، بلکه در موردی‌های گفته‌های او را تکمیل کرده است.

باب هفتم: موضوع زبان را در بر کرده است (۲۸۴ تا ۲۹۲). مسئله‌های مهمی (مانند رابطه زبان با تفکر، و ویژگی‌های زبان انسانی) مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در باب هشتم: (۲۹۳ تا ۳۰۱) آثار ادبی شیخ الرئیس مورد آموزش قرار گرفته است. مؤلف کتاب توجه کرده که بوعلی گاهی عقیده‌های حکیمانانه خود را از طریق شعر، بیشتر رباعی، آشکار کرده است، چنانچه:

کفری چو منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر؟

پس، در همه دهر یک مسلمان نبود!

قصه «حی بن یقظان» نیز همین جا مورد بررسی قرار گرفته است. جا داشت که همین -جا «فن شعر» بوعلی نیز، اگر چه کوتاه، تحقیق می‌شد، چرا که بوعلی نظر ارسطو را درباره Mimesis (محاکات) روشن تر کرده است، یعنی این دانشمند فرزانه وزن و قافیه را از ویژگی‌های عرضی شعر دانسته و اما خیال را از خصوصیات ذاتی آن می‌شمارد.

باب نهم: «عقیده‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی» عنوان دارد (۳۰۲ تا ۳۴۷).

شایسته تأکید است که اندیشمندان بزرگ پیشین ما خود را تنها در دایره علم و ادب و هنر محدود نمی‌کرده‌اند، بلکه به محیط اجتماعی خود نیز متوجه بوده‌اند، زیاده از این، درباره کُل هستی و آینده جامعه و انسانها، همین طور راه‌های آینده بهتر، اظهار عقیده کرده‌اند، و بوعلی سینا نیز از جمله چنین حکیمان بوده است.

باب پایانی: کتاب استاد بالته‌یف «ابوعلی سینا و احیاء (Renessans) در خاورزمین» نام دارد (۳۴۸ تا ۳۶۷). سال‌هاست که دانشمندان از پدیده احیاء در خاورزمین سخن به میان آورده‌اند. چنین تخمین پیشنهاد شده که اگر احیاء در اروپا از سده چهاردهم میلادی آغاز یافته است، این حال را در سده ۴/۱۰ در زمان دولت سامانیان خیلی روشن می‌توان مشاهده کرد. استاد بالته‌یف نیز همین عقیده را تأیید می‌کنند، در مثال آثار و افکار پورسینا.

امید می‌رود که این کتاب ارزشمند به فارسی نیز ترجمه و دسترس پژوهشگران، بویژه مشتاقان آثار شیخ الرئیس خواهد گردید.

بازار صابر و فصل زنانه.

و اما سخنی از گِرد آورنده.

محمود جان صباحی - فارغ التحصیل دانشکده در رشته هنرهای نمایشی - کاری ارزشمند، در هم سنجی نمایش نامه ساتم خان آغ زاده «تیمور ملک» و فیلم نامه بهرام بیضایی «تاریخ سزای سلطان در آبسکون» انجام داد؛ همگام رسم الخط تاجیکی را یاد گرفت و با ادبیات امروزه تاجیک آشنا شد؛ بیش از دیگران به استاد بازار صابر دل بست و عاشقانه‌های او را به چاپ رساند.

برای آشنایی با شعر این شاعر و جایگاه او در جامعه تاجیکان، بهتر است، گوشه‌هایی از پیشگفتار آقای صباحی پیشکش خوانندگان شود.

«برای شناخت بازار صابر بسنده نیست، که بدانیم او در دهم اکتبر ۱۹۳۸ م/ ۱۳۱۷ ش، در روستای صوفیان، از توابع شهرستان کافر نهران تولد یافته است، زیرا برای مخاطب ایرانی پرسش نخست، این خواهد بود که صوفیان کجاست؟ و کافر نهران کدام است؟... و حتی اگر بگوئیم که بازار صابر اهل تاجیکستان است، شاید گِره کور هم چنان باز نگشاید و پرسش انگیزتر این که بشنویم:

- تاجیکستان؟... آهان، کشوری در آمریکای لاتین!!... و اگر هم کمی هوش و حواس در میان مانده باشد، به مرزهای جغرافیایی و سیاسی شوروی پیشین یا روسیه کنونی پیوند داده می‌شود. [...]

بازار صابر نیز، در همین راستا، پیش از هر گونه مرزبندی جغرافیایی و سیاسی، یک نفر ایرانی پارسی‌گوی از قوم تاجیک است. تاجیکان، قومی ایرانی‌اند که به سبب‌اندیش - کاری‌های مذهبی فروکاهنده‌ی دولت مردان صفوی و هم‌چنین سیاست‌پردازی‌های منفعلانه‌ی صد ساله‌ی اخیر، به تدریج از پیکره‌ی تاریخی ایران دور و دورتر افتادند و سرانجام از چنبره‌ی امارتیان محلی نگر بخارا، به آغوش بلشویک‌ها پناه جستند. و در سال‌هایی نفس‌گیر، کمونیزم دولتی لنینی - استالینی بلشویک‌ها بسیار تلاش کرد تا نه تنها تاجیکان، که تمام ملل آسیای میانه را در ایدئولوژی آرمانی و مُسطح خود مستحیل کند و در این تلاش موجش، آنها پیش از هر چه، به گنج گاه فرهنگی ایشان، یعنی «زبان» راه بُردند و هم از این طریق، توانستند این اقوام را به منگی کشانده و سرانجام به فراموشی‌های مژمن دُچار سازند. اما در میان این اقوام، قومی که در برابر این استحاله‌ی فرهنگی و اجتماعی، دوام جانانه‌ای آورد، تاجیکان بودند که به داشته‌های نیاکان خود دست یازیدند و بیش از همه، «شاه‌نامه» را گشودند و رَجَز خواندند، تا از پای نیفتند؛ چه در برابر کمونیست‌های دولتی و غیردولتی، چه در برابر تُرکانِ تورانی نژاد و ساده‌اندیش - که گویی تقدیر همیشه ایشان را «وَر» پارسیان می‌گذارد - و سرانجام این پارسیان تنها مانده از برادران و خواهرانِ تهرانی، سمرقند و بخارا، این دو کانونِ کهن پارسی‌اندیشی و پارسی‌گری را به ترکان سپردند - بلشویک‌ها به خاطر تحولاتِ اخیر سیاسی جهان به حاشیه رفتند، هر چند نه به تمامی - اما دسیسه‌ی ترکان، برای راه گشودن به خواستِ دیرینه‌شان، «ترکستان بزرگ» هم چنان به قوتِ خود باقی مانده، و امروز طمع‌دارتر نیز شده است، و سرنشبتِ پارسی‌گوزیانِ تاجیک را تهدید می‌کند.

برای درک و شناختِ شعرِ شاعرِ پارسی‌گویِ تاجیک - بازار صابر - ضروری است که این هول‌آوری اجتماعی و نیز سیاسی احساس شود تا معنای شعر او، پُر بی راه نرَوَد، هم چنان که برای نزدیک شدن به تاجیکان، یکی از راه‌های اصلی، همانا، دریافتِ شعرهای بازار صابر است، زیرا او پیش از دیگر شاعرانِ تاجیک توانسته است روحِ عواطف و سنگین این فضای ابهام‌آلود و نگران‌کننده را در جانِ خود جای دهد و سپس، در کالبدِ واژه‌هایِ پارسی دری بدمد. [...]

با این همه، آن چه در این بسترِ ناآرام، شعرِ عاشقانه‌ی بازار صابر را دوست داشتنی جلوه می‌دهد، همانا، راستی و دُرستیِ عاشقانه‌ای است که خواستِ شاعر را، در نگاره‌ای از واژ - و - ایماژهایِ شاعرانه، به باور می‌رساند. و به دیگر سخنی، لعبتِ آرمانیِ شاعر آن قدر زلال و بی‌رنگ و ریا - ست، که در غوغایِ رنگ و لعاب‌هایِ لعبت‌کنان، حضورِ آزادانه و مرتبه‌ی بلندِ خود را از دست نمی‌دهد.

نامه به سمرقند، از راه «بخارا»

یک سخنور سمرقندی که در پایتخت تاجیکستان - دوشنبه شهر - کار و زندگی می‌کرد، و در زمان جنگ تحمیلی به سمرقندش رفت، چندی پیش سفری به ایران داشت. وی دو چیز گرانبها با خود داشت: یکی - نان سمرقندی که نامش به جهان رفته است، دیگری - دو دفتر شعر از یک بانوی جوان که در سمرقند به چاپ رسیده است.

بنابر بهانه‌هایی (که خواهد آمد)، نتوانستم به گویندهٔ دفترها نامه‌ای نویسم. و اما راه بازگشت میهمان عزیز از تهران نبوده است، و نامه در پیشم مانده و ماند. تا اینکه تصمیم بر این شد: از راه «بخارا» فرستاده شود.

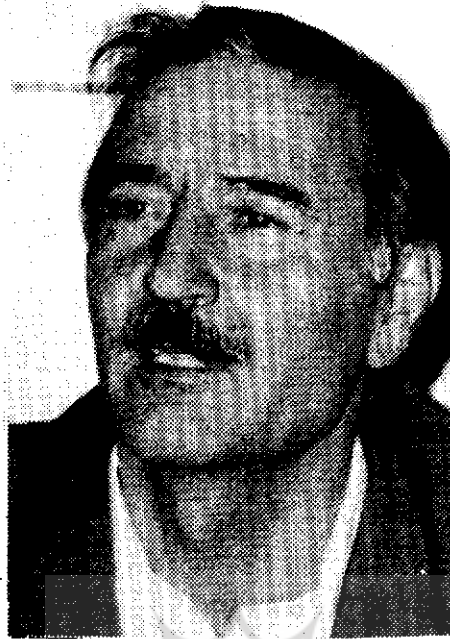
سمرقند، خدمت خانم شهزاده

سلام، بانوا

استاد ادش ایستد دو کتاب شما را (همراه با مقالهٔ دکتر جمعه همراه) به ارمغان آوردند. بسیار خرسند شدم؛ به دو سبب: ۱ - قلمی خوب دارید؛ ۲ - دختر دوستم خالق نظر بوده‌اید. دخترم منیژه جان که در سمرقند بود، تعریف شما را می‌کرد، اما نمی‌دانست که نور چشم دوست من هستید.

شعرهای شما را نگاه می‌کردم و هوشم به چهل و پنجاه سال پیش می‌رفت: چهرهٔ خالق نظر و امرالدین از پیش چشمم دور نرفت (و نمی‌رود)؛ صدایشان را پیوسته می‌شنوم. (درودم را پیش از همه، به آن دو عزیزترین (و عزیزان دیگر) رسانید. باز به یادشان آرید که بنده آن همه را فراموش نکرده است - از جمله سفری که در ۱۹۶۱ داشتیم، خریزه‌ای که از قبادیان برای سوغاتی برده بودیم، در «پست در غم» خودمان خوردیم، بالای بام بودیم و کژدمی «میهمان‌بینی» آمد... همانی که چهار دانشجوی دانشگاه دولتی تاجیکستان: خالف نظر و امرالدین و بختیار و بنده در سمرقند، در میهمانخانهٔ شرق جا گرفتیم و رئیس میهمانخانه برادرزادهٔ استادمان بحرالله نذرالله یف بوده‌اند و مهربانی‌ها کردند، سفرمان به پنج رود و زیارت خاک استاد رودکی، میهمان شدنمان در خانهٔ هم درس خالف نظر و امرالدین و بختیار - دولت شایف، عذاب راه، «و ای نوکم» گفتن امرالدین... همه در یاد هستند.

آن خرسندی از گذشته بود. اما خرسندیی که از قلم شما روئید، از آینده است. می‌خواهم که این خرسندی‌ام کامل و کامل شود و همان‌طور در یادها ماند. بیشتر دکتر عبدالحفیظ احراری تعریف شما را کرده بودند. اما شعرتان را نیاورده بودند.



○ بازار صابر

شعرها (و نثران) - را دیدم. نغزند. صمیمانه تبریک می‌گویم. بسیار می‌خواهم که در جای خود نمانید، پیشتر و بالاتر بروید.

پی بردم که زندگی گزیده است، زخم دندانش مانده است. و شما تن نداده‌اید، بلکه از آن برای کمال خودتان استفاده کرده‌اید. راه بهترین هم همین است. آفرین! اما در همین راستا، گپی گفتمی هم دارم. (گمان می‌کنم، حقی نصیحت، یا لااقل مصلحت را از من نمی‌گیرید).

«چه گفتن؟» - را تقریباً می‌دانید؛ اکنون درباره «چه طور گفتن؟» بیشتر باید کار کرد. در این بخش هم شما از بسیاری سخنوران پیر و جوان سمرقندی پیشی دارید. ولی اگر با همین قناعت کردید، پس می‌روید، حتی در جای‌تان نمی‌مانید.

شما درد را (تقریباً) شناخته‌اید. اکنون کاری باید کرد که شناخت خود را در شکلی دلپذیر و مؤثر به دیگران برسانید.

روی آن معنی که به ذهنتان رسیده است، گشته و برگشته اندیشه رانید: مفید هست؟ نو هست؟... وقتی به نتیجه رسیدید که آن معنی هم نو است و هم ارزش دارد (مانند حکایت خودتان «چهل دخترکان»)، پس بالای شکلش کار کنید: جمله و مبتدا و خبر، وزن و قافیه، جای هر یک کلمه. هر واژه و عبارت، هر مصراع و بیت را صدها (نه دهها) بار در ذهنتان گردان کنید، تا قانع نشدید، این کار را ادامه دهید، تا مینه خدا داده را آب نکنید و به بیخ هر کلمه و عبارت نریزید، از کار دست نکشید...

این گپ‌ها را برای آن گفتم که پی‌پر دم سخن را می‌شناسید، راه زحمت‌کشی را هم بلد هستید. این را هم احساس کردم که ملت و زبان و فرهنگ و شهرتان را دوست می‌دارید، همانند یک فرزند جگر بند می‌خواهید ادای خدمت کنید. مادامی این طور است، مادامی دست و آستین برزدید و به میدان در آمدید، پس، میان را سخت بندی، توده‌کشی کنید، نه دم روی (با عرض معذرت)، سخن سمرقند را از حالی که دارد، بیرون کشید، بکوشید تا برگرسی نشیند. راستش، عیب است که در سمرقند - یکی از گاه‌واره‌های زبان دری تاجیکی - شعر گویند و وزن را ندانند، جای کلمه را نشناسند، در زبان به خطا راه دهند...

می‌خواهم که بزرگان (از جمله سعدی و حافظ) همیشه با شما باشند، یعنی که پیوسته اندیشه رانید: چرا آن بزرگان محض همین کلمه را به کار برده؟ نه کلمه دیگری را.

شاید یک اندازه سخت گفتم. امیدوارم نمی‌رنجید. شما که سخت تر از این سختی را دیده‌اید. شنیدم که استاد رزاق غفاروف استاد رهنمای شما هستند. انسانی بزرگ هستند آن کس؛ تمثال فرهنگ سمرقند، سلام و احترام مرا رسانید. هم برای آن کس^۱، هم برای شما توفیق آرزو می‌کنم (بخصوص در این مرحله که خیلی حساس است).

به حیات نعمت، اکبر پیروزی، اصل الدین قمر، استاد ولی خواجه‌یف و همه اهل علم و ادب سمرقند گرمی درود گرم گرم رسیده باد.

منیژه بانو بریتان سلامی جداگانه می‌فرستد.

صمیمانه با نوروز تبریک می‌گویم؛ می‌خواهم که زندگی‌تان مانند نوروز شکوفان باشد. با آرزوی توفیق، تشنه دیدار سمرقند و سمرقندیان -

رحیم مسلمانیان

تهران، ۲۰۰۱/۳/۹

رودکی هم رفت...

روز سوم است که چهره رودکی پیش چشمم جلوه می‌کند و هیچ دور نمی‌رود. چهره رودکی صمدی. چهره گرم و نور بارش. وی قدی میانه داشت، کلیچه روی بود و سفیدگونه، با چشمانی اندیشه‌مندانه.

دانشجوی بود؛ در دانشکده ادبیات دانشگاه دولتی تاجیکستان می‌خواند. گنج کاو بود، اما کم

۱- هنگامی این مطلب حروف‌چینی شده بود، از دکتر رمضان عبدالله در ۸۰/۵/۱۳ شنیدم که آن فرزانه درگذشته‌اند. با شما و همه عزیزان سمرقندی و غیر سمرقندی همدردم. روان آن رفته شاد باد.



● رحیم مسلمانیان قبادیانی

سخن، آرام و با تمکین. پرسش‌هایی ته‌دار می‌کرد. از «نظریه ادبیات» درس داده‌ام. شاید در بیداری اندیشه‌های ملی‌اش هم خدمتی داشته باشم.

وی را به شهادت رساندند. در دوشنبه شهر - پایتخت جمهوری تاجیکستان. (در ضمن، خبرهایی به این مانند، از این شهر و این کشور، چندان نو، چندان غیر چشمداشت هم نیست). روشن روشن است که وی را تاجیک نکشت، تاجیکستانی نکشت - وی را دشمن تاجیکان نکشت، دشمن تاجیکستان نکشت.

دشمن تاجیک و تاجیکستان در بیرون است. وی همیانی کلان دارد - همیان کلانی پُر از سبزه.

وی - دشمن تاجیک و تاجیکستان - این ملت و این کشور را چشم دیدن ندارد. وی توانسته است این ملت را نیم گشته کند، پایه این کشور را جنباند. و تشنه گیش نشکسته است. و اکنون می‌خواهد آن را تماماً گُشد، این را بتمام از پای افتاند.

وی - دشمن تاجیک و تاجیکستان - (برخلاف خود تاجیکان و تاجیکستانیان) از تاریخ آگاهی خوب دارد، سبقی شایسته برداشته است و ماهرانه هم به کار می‌برد. وی نغز در یاد دارد که دولت سامانیان چطور از میان برداشته شد، دولت تاجیکی بخارا چطور به «ازبکستان» تبدیل یافت. البته که هنوز فراموش نکرده است: همین دیروز جنگی را برگردن تاجیکان و تاجیکستان بار کرد و نامش را تحقیرآمیز «جنگ داخلی» گفت.

دشمن تاجیکان و تاجیکستان نیرنگ‌هایی از سوده و سودمند دارد. یکی از آنها مسئله عقیدتی است: «فلان عقیده دیگر دارد، این دسته را بگیر و وی را ببرد!» و آن گرسنه، وقتی دسته سبزک را می‌بیند، چشمش مُرغک می‌رود و مینه‌اش از کار می‌ماند. چشم وی در آن زمان چنان خیره گردد که تاجیک و تاجیکستان چه؟ - پدر و مادر و خواهر و برادر خود را نخواهد شناخت. دشمن این راه خوب می‌داند که: بلا تنها نمی‌آید - جفتش از دنبالش می‌آید، از یک جفت بلای سوم می‌زاید.

وقتی در جامعه آزادی عقیده (در چهار چوب قانون) امکان نداشته باشد، وقتی در مطبوعات و محفل‌ها مسئله‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آزادانه (در چهارچوب قانون) ریشه‌یابی نشوند، هنگامی یک عقیده پنهانی (خلاف قانون) حکومت کردن می‌خواهد، به دنبال چه خواهد آمد؟... افغانستان؟...

دنبال این پرسش می‌گردم و پاسخ نمی‌یابم: انسانی را که آفریدگار آفریده است، مخلوقی انسان مانند، جانش را می‌گیرد، پس، وی خود را به قدرت خداوند شریک نکرده است؟

این سه روز است، از دلم همان می‌گذرد که آن بزرگوار گفته بود:

همی گفتم که خاقانی دریغا گری من باشد،

دریغا، من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

خداوند روح آن رفته را شاد گرداند، دست قاتلان را کوتاه و مغزشان را بیدار کند!

پروفسور رحیم قبادیانی

تهران، ۸۰/۴/۶

نشر قصه از مجموعه چهره‌های قرن بیستمی ایران منتشر کرده است:

دفتر اول: بهرام بیضایی / شهرام جعفری نژاد

دفتر دوم: علی حاتمی / عباس بهارلو

دفتر سوم: نیما یوشیج / شمس لنگرودی

دفتر چهارم: فروغ فرخزاد / فرشته ساری

نشر قصه - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران - مجتمع اداری و تجاری فروزنده - طبقه همکف

تلفن: ۶۹۵۳۴۶۲